

(گره سیاه) داستان تکمیل نشده تونل ۲

امید یعقوبی

۱۵ بهمن ۱۳۹۱

۱ تونل ۲ - گره سیاه

در کافه ، گفتم : تو انتخاب می کنی که کجا می خوای بری . گفتم : البته تو خواب می شه به آنارشیسم رسید، فقط تو خواب البته . گفتم : چه فرقی داره، واقعیت، خواب، بیداری ؟ گفتم : چه فرقی داره وقتی تو خوابی یا بیدار؟! هشیاری یا رو دراگ؟! فرق نداره اینا؟! گفتم : فرقتون چیه ؟ گفتم : خوب، تو خواب همه چی، به میل تو انجام میشه، اما تو بیداری این تو نیستی که سناریو رو می نویسی! گفتم : تقصیر قارچا چیه که تو لجن زار به دنیا اومدن!! اولش تعجب کرد ، ولی اینجور آدمای یاد گرفتن که حتا اگه یکی جولوشون بال در بیاره ، پرنده شه ، پر بزنه ، بره . قبل اینکه کسی متوجه ی تعجبشون بشه خیلی سریع خودشون رو جمع و جور کنن، بعد بشینن براش دلیل بتراشن ، آخه می دونی اونا تراشکارن، وقتی بزرگ می شن شروع می کنن به تراشیدن هدف، من از تراشکاری بدم میاد، ولی وقتی پای چیزهای جدی درمیونه، بیشترین ترس من از اینه که بگم من دارم یه خورده بی هدف پرواز می کنم، آخه اونا خیالبافن، یا می دونی ، شاید به خاطر اینه که فکر می کنن هر چیزی پر از علتیه ، فکر می کنن من انگیزه ای دارم، من می ترسم از اینکه اعتراف کنم که بی انگیزه پرواز می کنم، اونا منو می ترسونن ، می دونی چرا؟ آخه اونا اصلا با قریبه ها خوب نیستن . این آدمای باید با تعجب تیربارون کرد، اصلا همه رو باید با تعجب بیدار کرد، مثل آدمی که چشمش داره از خواب می ره، بعد یهو گره ی همسایشون مثل یه پرنده، می پره خودشو می کوبه به پنجره، تق!! ، که تو تعجب کنی، نه

که واسه اون مهم باشه که تو خوابی یا بیدار، نه اینجورام نیست، بعضی چیزارو اصلا نباید با دلیل و منطق به گند کشید. آخه اون فقط یه گربست!! چه گناهی داره که تو می خوای با اون منطق لعنتیت تیکه تیکش کنی؟! اون فقط دوست داره بازی کنه!! بازی!! چرا عصبانی می شی؟! چون نمی داره تو بخوابی؟! شاید خودتم دلت نمی خواد بخوابی... شاید بخندی ولی می دونی چرا وقتی می خوابی همه چیز کاملاً سیاه نمیشه؟! چون وقتی تو خوابی ته دلت می خواد بیدار باشی، اتفاقاً بیشتر از وقتی بیداری دلت می خواد بیدار باشی، واسه همین مغزت شروع می کنه به درست کردن یه دنیای دیگه، شبیه دنیایی که خود تو توش زندگی می کنی، اونجا تو دیگه خواب نیستی، چه فرقی داره، خواب یا بیداری؟! دوست دارم یه روز یه هنرمند سورئالیست بشم، آخه از واقعیت بدم میاد!! یعنی می رسه روزی که همه از هم پرسن - واسه چی یهو مدیر رفت بالا میز شروع کرد به رقصیدن و مسخره بازی؟ مگه قرار نبود سخنرانی کنه!!؟ - جواب می ده - همینجوری!! - ...